گفت‌وگوی «جوان» با همسر و برادر شهید حسن فصیحی از شهدای دفاع مقدس

دخترم نوزادی ۴۰ روزه بود که فرزند شهید شد

■ اشرف فصیحی‌دستجردی

شهید حسن فصیحی‌دستجردی موقع شهادتش با ۲۰ سال سن، صاحب دو دختر کوچک به نام‌های راضیه و ملیحه بود. با رفتن او به جبهه‌های جنگ و سپس شهادتش، همسرش با سختی‌های بسیاری توانست زندگی را اداره کند و با بزرگ کردن فرزندان شهید، او نیز در جهاد همسرش سهیم شد. حسن فصیحی متولد سال ۴۱ بود و بهمن ماه ۱۳۶۱ نیز در خورخوره سقز در استان کردستان به شهادت رسید. پیکر این شهید دوم اسفندماه سال ۶۱ در امامزاده محسن‌ابن‌الحسن بر آن شمالی اصفهان به خاک سپرده شد. آنچه در ادامه می‌آید، حاصل گفت‌وگوی ما با بتول فصیحی همسر و رضا فصیحی برادر شهید است.

■■■

■ **همسر شهید**

آشنایی‌تان با شهید فصیحی چطور رقم خورد؟

من و شهید فصیحی دخترخاله و پسرخاله بودیم. همسرم متولد دستجرد اصفهان بود، اما خانواده‌اش برای ادامه زندگی به روستای اسفینا در نزدیکی اصفهان رفته بودند. ما هم اصالتاً دستجردی و ساکن روستای ازوار در نزدیکی اصفهان بودیم. حسن‌آقا ۱۸ ساله بود که برای خواستگاری به خانه ما آمدند. ما به درخواست آنها جواب مثبت دادیم و خیلی زود مراسم عقد و عروسی ما برگزار شد و زندگی مشترک ما در یک اتاق در خانه پدرشوهرم شروع شد. مدت زیادی طول نکشید که همسرم برای کار به تهران آمد و در کار خشکبار که بیشتر همشهری‌هایمان فعال هستند، شروع به کار کرد. همسرم اتاقی در خانه خاله‌اش در یکی از محله‌های تهران اجاره کرد و زندگی ما ادامه پیدا کرد تا اینکه اولین دخترمان متولد شد. امور زندگی ما به خاطر اینکه مستأجر بودیم، خیلی سخت می‌گذشت. مدتی که گذشت تصمیم گرفتیم که به روستای خودمان برگردیم. همسرم آنجا با برادرش حسین مغازه آجیل‌پزی دایر کردند. آنها به جز برادری خیلی با هم رفیق بودند برای همین کسب و کارشان خیلی رو به راه شد. از طرفی زندگی آرام و بهتری داشتیم و مدتی که گذشت دختر دوم ما هم متولد شد. پدرشوهرم قطعه زمینی در اختیارمان گذاشت که شروع به ساخت خانه کردیم. خانه در حال آماده شدن بود و ما در یکی از اتاق‌هایش ساکن شده بودیم که همسرم آماده رفتن به خدمت سربازی شد.

حسن آقا را به عنوان یک همسر چطور آدمی شناختید؟

شهید فصیحی با اخلاق، مهربان و صبور بود. از آن مردهایی نبود که زودباور باشد و حرف‌های بیهوده را گوش کند. در مورد هر چیزی تحقیق می‌کرد تا به درک برسد. به طور کلی انسانی فهمیده بود و در زندگی باعث ناراحتی دیگران نمی‌شد. توجهش به خدا بود. این را هم بگویم که خیلی به کسب روزی حلال توجه داشت و مراقب بود که مال کسی وارد زندگی ما نشود. حالا که به آن روزها توجه بیشتری می‌کنم، می‌بینم با وجود اینکه سن کمی داشت، مرد زندگی بود و زندگی خداپسندانه‌ای را انتخاب کرده بود. هرچند زندگی طولانی نداشت اما حیات او بابرکت بود.

پس زمانی که ایشان به جبهه رفتند و به شهادت رسیدند، دو فرزند داشتید؟

بله، زمانی که حسن به شهادت رسید یکی از دخترانم ۴۰ روزه و دیگری سه ساله بود. با شهادت ایشان من با دو فرزند کوچک تنها شدم و مسیر زندگی به طور کلی برایم تغییر کرد.

شهید دستجردی به کدام منطقه عملیاتی اعزام شدند؟

حسن‌آقا از طریق ژاندارمری راهی جبهه‌های غرب کشور شد. اوایل جنگ تحمیلی بود و کومله‌ها و ضدانقلاب فعالیت زیادی در کردستان انجام می‌دادند. برای همین این جبهه از حساسیت زیادی هم برخوردار بود.

همسرتان در مورد شرایط موجود در مناطق عملیاتی چه حرف‌هایی می‌زد؟

از جنایت‌هایی که ضد انقلاب در این مناطق انجام می‌دادند، حرف می‌زد. وقتی این موضوعات را مطرح می‌کرد خیلی‌ها تلاش کردند که همسرم را از رفتن به آن جبهه منصرف کنند، اما می‌گفت که دوران سختی را پشت سر گذاشته‌ام و به همه امور واقف هستم. برای همین می‌روم چون برای این راه آموزش دیده‌ام و تا خدمتم را تمام نکنم، می‌مانم. همسرم به همان راهی که باور داشت رفت تا اینکه موقع آخرین اعزامش، همان روز اول که به منطقه می‌رسد، به شهادت می‌رسد.

یعنی بعد از همان اعزام به شهادت رسید؟

بله، من در منزل وسایل آش پشت پا را آماده می‌کردم که خبر آوردند همسرم به محض رسیدن به جاده کردستان به شهادت رسیده است.

شما ماندید و دو فرزند کوچک، در چنین شرایطی چه روزهایی را سپری کردید؟

پس از شهادت حسن من و فرزندانم خیلی سختی کشیدیم. اول خانه نیمه‌ساخته‌مان را با کمک بنیاد شهید به اتمام رساندیم. مدتی در خانه جدید زندگی کردیم. دو فرزندم که یادگار شهید بودند، کم کم بزرگ شدند و وقت مدرسه رفتنشان بود، اما در روستای اسفینا مدرسه نبود و باید بچه‌هایم به روستاهای همجوار می‌رفتند تا بتوانند درس بخوانند. مسیر رفت و آمد طولانی بود و در سرمای زمستان خیلی سخت بود که این مسیر طولانی را تا مدرسه بروند و برگردند. به خاطر کمبود امکانات در روستا و مشکلات فراوانی که سر راهمان بود، تصمیم گرفتیم برای ادامه زندگی به اصفهان برویم. برای همین خانه‌ای اجاره کردیم و راهی اصفهان شدیم. هرچند بخشی از مشکلاتی که مربوط به امکانات آموزشی بود کمتر شد اما به هر حال فقدان همسرم مشکلات خاص خودش را داشت. حقوق اندکی که بنیاد شهید به ما می‌داد، کفاف زندگی با دو دانش‌آموز را نمی‌داد برای همین مجبور بودم شبانه‌روز پشت دار قالی بنشینم و قالیبافی کنم تا کمک خرج زندگی‌مان باشد. دو سال اول مستأجر بودیم و دو خانه عوض کردیم تا اینکه بنیاد شهید پیشنهاد داد به جای اجاره‌ای که ماهانه به صاحبخانه می‌دهیم، وامی درخواست کنیم و با آن وام خانه‌ای بخریم و پول اجاره را برای پرداخت اقساط بدهیم که این کار را کردیم و خانه قدیمی کوچکی به اندازه وسع مالی‌مان خریدیم و مدتی هم در آن خانه زندگی کردیم. بعد خانه خودمان در روستا را فروختیم و با پس‌اندازی که از راه قالیبافی به دست آورده بودم، خانه بزرگ‌تری خریدم و با لطف خدا سختی‌ها را پشت سر گذاشتم. خدا را شاکرم. اگرچه همسرم نبود اما همیشه خدا در زندگی ما جای خالی همسرم را برایمان پر می‌کرد و حضور شهید را هم حس می‌کردم که دعای خیرش بدرقه راه من و دو فرزندمان بود.

البته ناگفته نماند گاهی اقوام و اطرافیان کمک حال ما بودند اما زندگی حرف یک روز و دو روز نبود که بخواهم همیشه از آنان توقع کمک داشته باشم. باید تلاش می‌کردم با آبرو زندگی کنم و روی پای خودم بایستم و تکیه‌گاهم فقط خدا باشد.

عکس نوشتی است

■ **برادر شهید**

از خانواده‌تان بگویید، شهید فصیحی در چه جوی رشد کرد و تربیت یافت؟

پدرم کشاورز بود و زمینی از خودش نداشت و روی زمین‌های مردم کار می‌کرد. ما از این راه امرار معاش می‌کردیم. من چند سال از برادرم حسن کوچک‌تر بودم. اوایل انقلاب و در حالی که نوجوان بودم همراه حسن برای کار به تهران آمدم و در بازار خشکبار در مغازه یکی از بستگان مشغول کار شدم. آن زمان همراه حسن در یکی از اتاق‌های خانه خاله‌ام زندگی می‌کردیم. من به قدری کوچک بودم که وقتی پشت تابه آجیل‌پزی می‌ایستادم قدم کوتاه بود برای همین مجبور می‌شدم یک آجر زیر پایم بگذارم تا قدم برسد و بتوانم کار کنم. گاهی می‌شد که بازیگوشی می‌کردم و سرکار نمی‌رفتم. برادرم که از این موضوع خیلی ناراحت بود، یک بار مرا دعوا کرد و گفت: یا مسئولیت قبول نکن یا درست انجام وظیفه کن. به عنوان یک برادر بزرگ‌تر دلسوز من بود و همیشه مرا نصیحت می‌کرد و می‌گفت: برو سرکار و بیخود وقت خودت را هدر نده و به فکر آینده‌ات باش.

برادرتان فعالیت‌های انقلابی هم داشتند؟

حسن از نوجوانی‌اش قرائت قرآن را شروع کرد و از محیط‌های مذهبی جذب فعالیت‌های انقلابی شد. همان زمان که خیلی‌ها حضرت امام را به خوبی نمی‌شناختند، ایشان مقلد حضرت امام بود. خیلی به امام و انقلاب عشق می‌ورزید و انقلاب اسلامی را صددرصد با جان و دل قبول داشت. این عشق و محبت فقط زبانی نبود و در عمل هم نشان می‌داد. اگر کسی در مورد انقلاب اسلامی یا امام یا شهدایی همچون بهشتی حرف نامربوطی می‌زد، بسیار ناراحت می‌شد و سعی می‌کرد تا طرف را متوجه طرز فکر اشتباهش کند. گاهی می‌شد با طرف درگیر می‌شد تا از حق انقلاب اسلامی و خون شهدا دفاع کند. به خاطر عشقش به نظام اسلامی بود که سال ۱۳۶۱ در اوج جنگ به خدمت سربازی رفت. شهید فصیحی می‌توانست مثل خیلی‌ها که سربازی نمی‌رفتند غیبت کند اما به قدری بصیر بود که می‌دانست انقلاب نوپای ما احتیاج به سربازانی وفادار دارد تا ریشه انقلاب محکم شود و به حکومت عدل الهی متصل گردد.

مهم‌ترین ویژگی اخلاقی برادرتان چه بود؟

بارزترین ویژگی اخلاقی ایشان صداقت در کلامش بود. شهید وقتی حرف می‌زد حرف‌هایش بر دل می‌نشست. می‌گویند حرفی که از دل برآید بر دل‌ها نشیند؛ چراکه ذاتش پاک بود و وجودش را نور ایمان در بر گرفته بود. اینها باعث می‌شد کلامش که کلام یک انسان مؤمن بود، دلنشین باشد. شهید در کنار پرورش روحی، به پرورش جسمش هم اهمیت می‌داد. پیاده‌روی و کوهپیمایی را خیلی دوست داشت.

به عنوان برادر بزرگ‌تر برای شما چه سفارشی داشت؟

برادرم همیشه سفارش می‌کرد مقلد امام و پیرو راه ولایت فقیه باشیم. ما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد تا دلبسته دنیا نگردیم. اگر بخواهم در وصف شهدا در مورد اخلاق و رفتارشان بگویم همین بس که بدانید شهدا حتی وقتی در کوچه و خیابان قدم می‌زدند نگاهشان به زمین بود و نگاه به اطرافشان نمی‌انداختند که مبادا چشمشان چیزی ببیند و آنها را از یاد خدا غافل کند و دائم‌الذکر بودند. همیشه زیر لب ذکر می‌گفتند و برادر من هم یک چنین صفات پسندیده‌ای داشت. شهدا دلبسته دنیا نبودند و در عوض وجودشان غرق در عرفان الهی بود.

درباره آخرین دیدارتان بگویید.

برادرم قبل از شهادتش از اصفهان منزل ما در تهران آمد و این آخرین دیدار ما بود. تعریف می‌کرد که ما در کردستان با منافقین و کومله‌ها درگیر هستیم و خیلی از اتفاقات کردستان را بازگو کرد که من با شنیدن صحبت‌های ایشان گفتم: حسن‌آقا با این تعاریف شما از جبهه غرب من خیلی احساس خطر می‌کنم. اگر می‌شود نروید که قبول نکرد. گفتم: شما با این روحیه‌ای که دارید من احساس خطر می‌کنم و این بار بروی دیگر برنمی‌گردی چون که زن و بچه داری. باز هم جواب منفی داد و گفت که باید بروم با اینکه می‌دانم برنمی‌گردم. گویی شهادتش به او الهام شده بود و می‌دانست که دیگر برنمی‌گردد.

نحوه شهادتشان چطور بود؟

در یکی از آخرین روزهای بهمن ماه ۱۳۶۱ وقتی برادرم با پنج نفر از همرزمانش با یک ماشین جیپ جنگی به جبهه غرب می‌رفتند، کومله‌ها سر راهشان کمین گذاشته بودند. بمب که منفجر می‌شود، برادرم با موج انفجار پرت می‌شود و سرش به صخره‌ها برخورد می‌کند و با همرزمانش در آن صحنه همگی به شهادت می‌رسند.

نگاه

نگاهی به عملیات بدر در اسفندماه ۱۳۶۳

حمله مجدد از هور به دشمنی که هوشیار شده بود

■ **غلامحسین بهبودی**

عملیات بدر در ۱۹ تا ۲۶ اسفندماه ۱۳۶۳ در منطقه هور صورت پذیرفت. اینجا همان منطقه‌ای بود که اسفند سال قبلش (۱۳۶۲) عملیات خیبر در آن انجام گرفت. عملیات بدر تنها یک هفته پس از شروعش، به دلیل هوشیاری دشمن و عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده پایان یافت. در این مجال نگاهی کوتاه به عملیات بدر و سؤالاتی که پیرامون آن طرح می‌شود، می‌اندازیم.

■■■

■ **۲ عملیات با یک هدف**

عملیات خیبر و بدر از این حیث که هر دو در یک منطقه (هور) انجام گرفتند، در تاریخ دفاع مقدس منحصر به فرد هستند. البته پیشتر، دو عملیات والفجر مقدماتی و یک نیز در منطقه فکه انجام گرفته بودند. اما خیبر و بدر هر دو با یک هدف و در یک منطقه و درست به فاصله یکسال از هم انجام گرفتند و از این حیث، مکمل یکدیگر به شمار می‌آیند. در خیبر جزایر مجنون تصرف شدند و قرار بود این دو جزیره جای پایی برای عبور از هور و دجله باشند که موقتاً ایران از دجله عبور کرد و جاده العماره بصره را گرفت. اما نهایتاً عقب نشست و به همان جزایر مجنون بسنده کرد. در بدر نیز مجنون جای پای ایران شد و باز چند گردان از دجله عبور کردند که باز با فشار دشمن مجبور به برگشت شدند.

■ **چرا دوباره هور**

در مورد انتخاب منطقه عملیاتی بدر در منطقه هور که پیشتر نبرد خیبر را شاهد بود، سؤالات بسیاری مطرح می‌شود. اگر یکی از اصلی‌ترین دلایلی که انجام عملیات خیبر در منطقه صعب‌العبور هور را توجیه می‌کرد؛ بکر بودن این منطقه و اصل غافلگیری دشمن بود، در عملیات بدر این غافلگیری از بین رفته بود، پس چرا باز فرماندهان همین منطقه را برای انجام عملیاتی دیگر انتخاب کردند؟ در پاسخ به این سؤال اینطور استدلال می‌شود که آبگرفتگی‌های هور می‌توانست دست دشمن در استفاده از قدرت زرهی‌اش را محدود کند. ضمناً پس از عملیات خیبر احتمالاً خیال دشمن از انجام عملیات دیگری در هور آسوده بود و این موضوع هم می‌توانست برگ برنده ایران باشد. با وجود چنین استدلال‌هایی، واقعیات میدان نبرد نشان داد که دشمن از خیبر درس‌های بسیاری گرفته و این بار در موضوع حمله ایرانی‌ها در عملیات بدر، بسیار حساب شده‌تر عمل کرد و منافذ نفوذی را با قاطعیت بیشتری بست. در نتیجه تنها یک هفته پس از شروع عملیات بدر، چاره‌ای جز اتمام عملیات نبود.

■ **یک هفته نبرد**

عملیات بدر در ساعت ۲۳ روز ۱۹ اسفند ماه سال ۶۳ در منطقه‌ای کوچک‌تر از منطقه عملیاتی خیبر آغاز شد. این بار عراقی‌ها غافلگیری کمتری داشتند و در برخی محورها به شدت مقاومت کردند. با این وجود تعدادی از گردان‌های خط‌شکن از دجله عبور کردند و روی جاده العماره مستقر شدند. ولی بعد که دشمن مطمئن شد عملیات اصلی در هور انجام می‌گیرد و مثل عملیات خیبر قرار نیست ایرانی‌ها از منطقه دیگری وارد عمل شوند (در عملیات خیبر ارتش مسئول ورود از منطقه پاسگاه زید بود) تمرکز خود را روی هور گذاشتند و با بمباران گسترده شیمیایی، عقبه رزمندگان را مسدود کردند. از آنجایی که منطقه عملیاتی در هور بود، رزمنده‌ها حتی در عقب‌نشینی نیز دچار مشکلات بسیاری بودند. در چنین شرایطی، گردان‌هایی که از دجله عبور کرده بودند دستور عقب‌نشینی گرفتند. اما بسیاری از آنها شهید یا اسیر شدند و شاخص‌ترین فردی هم که در این ماجرا آسمانی شد، سردار مهدی باکری فرمانده توانمند لشکر ۳۱ عاشورا بود.

■ **بمباران وحشیانه دشمن**

مانند عملیات خیبر، بعثی‌ها در عملیات بدر نیز از بمباران وسیع شیمیایی استفاده کردند. تفاوت بدر و خیبر از حیث بمباران شیمیایی این بود که پس از عدم پاسخگویی مناسب مجامع بین‌المللی به بمباران شیمیایی دشمن در عملیات خیبر، بعثی‌ها جری‌تر شده بودند و این بار به صورت وسیع‌تر و گسترده‌تری از بمب‌های شیمیایی خود بهره می‌بردند. همچنین طی عملیات بدر، دشمن به صورت گسترده مناطق غیرنظامی را مورد بمباران هوایی قرار داد که در نتیجه دوره دیگری از جنگ شهرها شروع شد. نکته جالب توجه در خصوص این دوره از جنگ شهرها این بود که بعثی‌ها با احساس خطر از حمله قریب‌الوقوع ایرانی‌ها، حتی پیش از شروع عملیات بدر مناطق مسکونی و غیر نظامی کشورمان را بمباران کردند و در مجموع بیش از ۱۲۰۰ نفر از هموطنان غیرنظامی‌مان را به شهادت رساندند.

> اگر یکی از اصلی‌ترین دلایلی که انجام عملیات خیبر در منطقه صعب‌العبور هور را توجیه می‌کرد؛ بکر بودن این منطقه و اصل غافلگیری دشمن بود و در عملیات بدر این غافلگیری از بین رفته بود، پس چرا باز فرماندهان همین منطقه را برای انجام عملیاتی دیگر انتخاب کردند؟

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۶۸

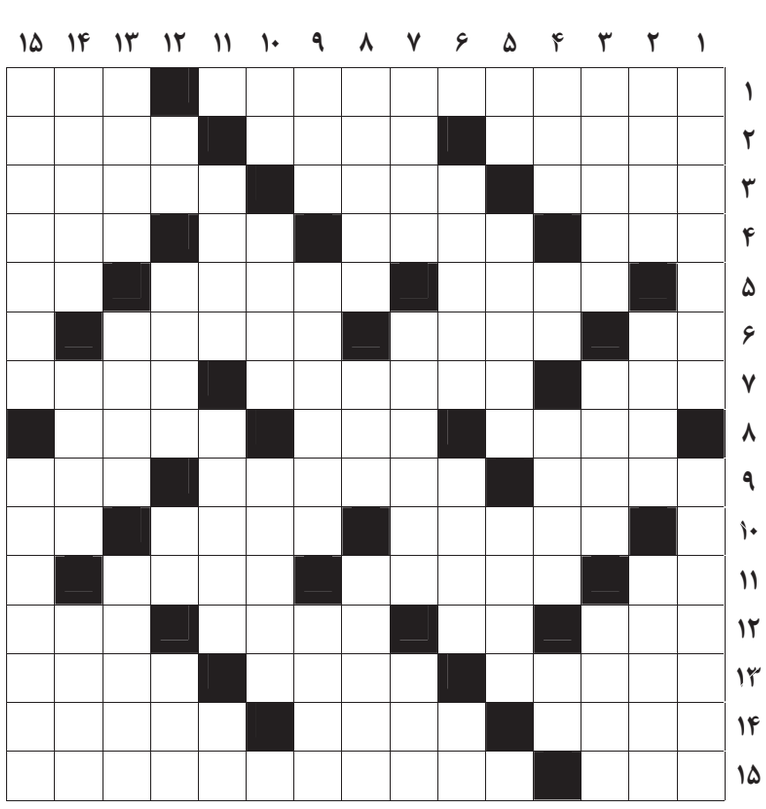

از راست به چپ

■ ۱- کتابی ارزشمند از ملامحمدباقر مجلسی- بافت بدن ■ ۲- قاره سبز- پیشوای دینی مسیحیان- کوچک‌ترین گوزن ایران ■ ۳- بازار خرید آن در ایام عید داغ می‌شود- شهری نزدیک کاشان- انتقال روح شخص مرده به بدن انسانی دیگر ■ ۴- دیدنی از رژه- از اصول دین- تلخ- پارچه کهنه ■ ۵- چهارپایان- هر آمدنی دارد- شامل همه ■ ۶- مساوی- دوست خاموش- نگاه داشتن حرمت کسی ■ ۷- جامه آخرت- به فهم مشترک رسیدن- با ایمان ■ ۸- چیره شونده- از گناهان کبیره- روباه ■ ۹- نویسنده اثر تاریخ فلسفه غرب- دسته‌ای سرباز- در مسلخ عشق جز..... را نکشند ■ ۱۰- خبرگزاری قرآنی- نوشیدنی حرام- حرف نفی عرب ■ ۱۱- عدد شروع بازی- دستور خودداری از تیراندازی- سرانگشتان ■ ۱۲- زیراندازی از پشم- نت میانی- پرنده با نوک و پای دراز- از ضمایرملکی ■ ۱۳- نادانی- زیبایی- شهری در هند ■ ۱۴- لانه پرندگان شکاری- خانه بسیار فقیرانه- از زبان‌های رایج دوره هخامنشیان ■ ۱۵- رود- کنایه از جای پر سروصداست

از بالا به پایین

■ ۱- نوعی موشک هدایت شونده- شهر پسته ■ ۲- آفتاب‌پرست- دوستان نزدیک- قیل و قال ■ ۳- مساعده- سازمان فضایی امریکا- قاضی ورزشی ■ ۴- پارچه‌ای نخی و نازک- حمله نظامی- به معنای خورشید و اسمی دخترانه- ورق روزنامه ■ ۵- دو یار هم قد- کنفرانس- شامی ■ ۶- جایی میان دوزخ و بهشت- آموزش نویسندگی- ویتامین انعقاد خون ■ ۷- پایتخت غنا- انعکاس امواج نوری- همکار ولز در سوختن ■ ۸- کلرید آمونیوم- نزد ایرانیان است و بس- رقص سنتی برزیل ■ ۹- انگور سیاه- سخن گفتن بزرگان- روشن؛ درخشان ■ ۱۰- غذای نذری- ازدواج موقت- شهری کردنشین در عراق ■ ۱۱- بازی قهوه‌خانه‌های قدیم- شهری در ترکیه- سنگ آسیاب ■ ۱۲- ماسه- پسر خورشید در اوستا- حرف همراهی- موت ■ ۱۳- خوراک ضبط صوت- تومان کوتاه شده!- از درختان جنگ‌های شمال ■ ۱۴- حالت انقباض غیر ارادی عضله دیافراگم- صدراعظم آلمان- بتون مسلح ■ ۱۵- حیرت کردن از دیدن چیزی عجیب- تیمی مقتدر در فوتبال اسپانیا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۸	۴						
			۹	۴				۵
۶								۷
				۲	۵	۹		
	۲	۱						
						۳	۴	
			۳	۱				
۴	۳		۸					
				۵		۲	۸	

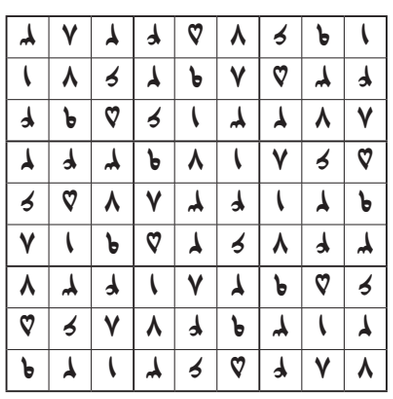

جدول کلمات متقاطع
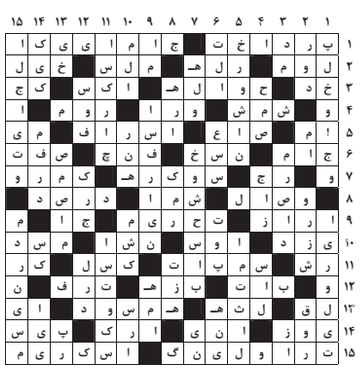
پاسخ جدول شماره ۶۱۶۷